

درس دویست و بیست و ششم

تقابل دیدگاه مرحوم آخوند با حکمت مشاء در مسئله اتصاف ماهیت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در این جلسه تا مقداری که می‌رسیم از متن کتاب می‌خوانیم تا با مطلبی که قبلاً عرض شد راجع به اختلاف بین مرحوم آخوند با حکمت ضائعه و شایع - که همان حکمت مشاء باشد - از نقطه نظر اتصاف ماهیت و اتصاف وجود به امکان و مابه‌ال‌اتصاف، در هر کدام از این دو طریق روشن می‌شوند و بنا بر فرمایش مرحوم آخوند امکان ذاتی استلزام امتناع ذاتی را ندارد؛ یعنی به واسطه عدم امکان ذاتی استلزام امتناع بالذات نمی‌آید و با این طریق ایشان دیگر جواب این اشکال را دادند که چطور ممکن است که امکان ذاتی مستلزم واجب بالذات باشد و عدم امکان ذاتی مستلزم امتناع بالذات باشد. طریقه‌ای که خودشان آن طریقه را مطرح کردند عرض شد که آنچه که متصف به امکان ذاتی است ماهیت است، ماهیت اتصاف به امکان است و بین ماهیت - چون **من حیث هی هی لیست إلا هی** است - با آن واجب متعال علاقه و ربطی وجود ندارد و جعل به وجود و به انحاء وجودات تعلق می‌گیرد.

بنابراین آنچه که مجعول است عبارت از وجود است و وجود او استلزام وجود علت و عدم او استلزام عدم علت را دارد و اما نفس ماهیت که ممکن بالذات است که **لیست إلا هی** و جعل به وجود او تعلق می‌گیرد و **بالعرض و الواسطه** به ماهیت تعلق می‌گیرد و بناءً علی هذا اشکال دیگر منتفی می‌شود و آن مطلب این است که آنچه که مجعول است وجود است و آنچه که ممکن بالذات است عبارت از ماهیت است. بنابراین وجود عبارت از یک مسئله ضروری الثبوت است که ثبوت و ضرورتش تا مادامی است که موضوع باشد و چون موضوع همان وجود هم قائم به علت است بنابراین از این نقطه نظر وجود برای او ثابت است و چون علت همیشه بوده پس این وجود و این نحوه از وجود به ضرورت ذاتیه متکی به علت خودش است اما نفس وجود علت بنا بر ضرورت ازلیه در ازل و در ابد این وجود برای خود آن ذات ضرورت دارد.

فرق بین انحاء وجودات و آن وجود بسیط

در اینجا فرق بین انحاء وجودات و آن وجود بسیط روشن می‌شود؛ فرق این است که آن وجود بسیط وجود غنی بالذات است و احتیاج به افاضه علت و افاضه جعل ندارد اما این انحاء وجودات در عین اینکه

ضرورت دارند چون متدلی به علت هستند درعین حال از نقطه نظر اتکاء به علت و تدلی به علت، ضرورت ازلی ندارند بلکه ضرورت ذاتی دارند. پس فرق بین ضرورت ذاتی و ضرورت ازلی آن طوری که در اینجا ایشان می فرمایند روشن می شود و آن اشکال هم بنا بر مبنای ایشان که آن حکمت متعالیه است مرتفع خواهد شد.

اشکال این بود که ما در بعضی از اوقات مشاهده می کنیم که وجود امکان ذاتی استلزام واجب بالذات را دارد و عدم امکان ذاتی مستلزم عدم واجب بالذات است که ممتنع است و دیگر این اشکالات در اینجا پیش می آمد که چطور عدم امکان بالذات مستلزم عدم واجب بالذات است درحالی که مرتبه واجب بالذات، مرتبه اعلی از مرتبه امکان بالذات است، اینجا تمهّل برای رفع اشکال می شد و هر شخصی صحبتی می کرد و بعضی ها صادر اول را استثناء می کردند و بعد می گفتند که چطور استثناء در احکام عقلیه در اینجا وارد است؟! بعضی ها نفی استلزام را می کردند و می گفتند که خود نفس صادر اول **مصدقاً و هویة فی الخارج** اتحاد عینی با ذات دارد. مطالبی روشن شد که عرض کردم بعضی از آنها صحیح است و بعضی از آنها قابل خدشه است.

در اینجا مرحوم آخوند بر مسلک خودشان که هر وجودی را در خارج واجب بالذات می دانند و ضرورت ذاتی را بر او حمل می کنند ولو اینکه متکی به غیر باشد و متکی به علت باشد و نفس وجودش را برای ماهیت خودش ضرورت بالذات می دانند درمقابل امکان بالذات که آن امکان بالذات به ماهیت ... او عبارت از وجود است نه اینکه عبارت از ماهیت است. بنابراین وجود در اینجا طرف دعوی با واجب بالذات است و طرف دعوی با واجب بالذات، وجود است ولی ماهیت طرف نیست بلکه ماهیت هیچ علاقه ای هم با آن مرتبه واجب بالذات ندارد! بنابراین امکان ذاتی که وصف برای ماهیت است، هزارتا هم اگر امکان ذاتی دیگر هم بر ماهیت حمل شود بشود، چه ارتباطی با واجب بالذات دارد؟ حالا هر کاری که آن امکان ذاتی می خواهد بکند، بکند! آنچه که واجب بالذات جعل می کند وجود را جعل می کند حالا ماهیت ممکن است بالذات باشد، ممتنع بالذات باشد یا واجب بالذات باشد، به واجب الوجود چه کار دارد؟ واجب الوجود می گوید که من اصلاً با توکاری ندارم، من وجود را جعل می کنم و وقتی وجود را جعل کردم این وجود معلول من می شود. حالا بحث راجع به این است که این وجودی که مجعول است، وجودش اقتضاء وجود علت را می کند و عدمش اقتضاء عدم علت را می کند چون عدم معلول **من حیث إنّهُ معلول یقضى عدم العلة من حیث هی علة**. این استلزام وجود، وجود را و استلزام عدم، عدم را به وجود برمی گردد و به ماهیت بر نمی گردد.

فرق بین علت و معلول

و لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ پس فرق بین این وجود که معلول است و علت چیست؟ می گوئیم که فرق فقط در فقر است! همین! والا از نقطه نظر هویت و تحقق فرق ندارند. این وجود معلول نفس وجود علت است. فقر فقط

در امکان هست و امکان در اینجا به معنای تساوی الطرفین نیست بلکه به معنای احتیاج است.

امکان در ماهیت به معنای تساوی الطرفین

امکان در ماهیت به معنای تساوی الطرفین است، وقتی می‌گوییم که ماهیت زید ممکن است یعنی این ماهیت زید نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین است اما اگر بگوییم که این وجود ممکن است یعنی همین وجودی که ما الآن داریم مشاهده می‌کنیم ممکن است، دیگر معنا ندارد بگوییم که این وجود ممکن است یعنی متساوی الطرفین است چون الآن محقق است؛ الآن این وجود در خارج محقق است، وقتی محقق شد دیگر تساوی الطرفین یعنی چه؟! این تحصیل حاصل است. در اینجا ما بنا بر مبنای مرحوم آخوند تقریر می‌کنیم حالا بعد زیرش می‌زنیم. می‌گوییم که ممکن است این ماء در این اطاق و در این صحن وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد پس الآن نفس ماهیت ماء نسبت به وجود و عدم، متساوی الطرفین است اما وقتی که الآن شما این ماء را مشاهده می‌کنید دیگر تساوی الطرفین است؟! دیگر تساوی الطرفین نیست. وقتی که این ماء الآن هست و ما این ماء را مشاهده می‌کنیم، این از تساوی الطرفین خارج شده است و الآن محقق الوجود است. الآن وجود برای این ماء دیگر ضرورت دارد! تا وقتی که من این آب را نخوردم این وجود برای این ماء ضرورت داشت و وقتی من این آب را خوردم آن وقت دیگر این وجود از این ماء سلب و نفی می‌شود. پس مرحوم آخوند هم می‌فرماید که در ضرورت ذاتی، وجود برای آن ذات که آن ماء باشد ضرورت دارد **مادام** **موجوداً**، تا مادامی که از ناحیه علت وجود افزوده شود این وجود برای زید ضرورت دارد. وقتی افزوده از ناحیه علت قطع شود، دیگر وجود برای او ضرورت ندارد و عدم می‌شود. این ضرورت ذاتی می‌شود.

فرق ضرورت ذاتی با ازلی

اما با ضرورت ازلی چه فرقی است؟ در ضرورت ازلی قطع دیگر معنا ندارد. ازلاً و ابداً و سرمداً در تمام این حالات - البته ازل مربوط به قبل و بعد است - و احوال وجود برای ذات واجب ضرورت دارد و احتمال انقطاع و نفی وجود ندارد و امتناع دارد، این فرق بین [ضرورت ذاتی و ضرورت ازلی بود].

اما در آن مبنای مرحوم آخوند در فلسفه متعالیه صحبت در این است که چه موصوفی متصف به امکان ذاتی است و چه موصوفی متصف به امکان فقری است و چه موصوفی متصف به غنای ذاتی است؟ آنچه که متصف به امکان ذاتی است ماهیت است، نه وجود. ماهیت است که نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین است، او متصف به امکان ذاتی است.

تعریف امکان فقری!

و اما امکان فقری به معنای احتیاج و اتکاء و تدلی و نیاز و فقر در وجود است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «**الْفَقْرُ فَخْرٌ**»؛^۱ فقر افتخار من است. معنای این فقر یعنی احتیاج، نه معنای تساوی الطرفین، پیغمبر نمی خواهد بگوید که من نسبت به وجود و عدم متساوی الطرفین هستم، نه! من الآن موجود شدم و وقتی یک شیء موجود شود آن وقت موجود است و از تساوی الطرفین خارج شده است و بحث راجع به فقر است، می گوید که باینکه به وجود من از تساوی الطرفین خارج شدم ولی دوباره فقر را دارم و دوباره فقر مصاحب و قرین و همراه با من است، اگر در ازل و سرمد هم من وجود داشته باشم دوباره این جنبه فقر از من جدا و قطع نمی شود و تا آخر من این جنبه فقر را می خواهم داشته باشم؛ هم تکویناً من فقر هستم و هم در مقام تربیت و در مقام شرع و در مقام عبودیت این فقر را در وجود خودم احساس می کنم و انسان همیشه باید این مسئله را در وجود خودش احساس کند.

إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ.^۲

بله این از امیرالمؤمنین علیه السلام است که عزت و افتخار من به این است که همیشه عبد باشم گرچه معلول هستم ولی جنبه عبودیت را همیشه برای خودم نگه دارم و این جنبه عبودیت به جنبه آنانیت و تفرعن تبدیل نشود.

بنابراین بر خلاف حکمت رایج و شایعه مشاء و اشراق که امکان ذاتی را متوجه وجود ماهیات می دانند و بنابراین وجود ماهیت در خارج است یعنی همین وجود ماء است که در عین اینکه الآن این ماء در خارج موجود هست در عین حال این متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم است یعنی ممکن است باشد و ممکن است نباشد یعنی جنبه ماهیت و تساوی طرفین ماهیت را بر جنبه هویت خارجی و وجود خارجی غلبه می دهند یعنی می گویند که باینکه این ماهیت در خارج موجود است ولی در عین حال همه امکان ذاتی را با خودش همراه دارد ولو در خارج موجود است. هیچ فرقی نیست بین زید که قبلاً وجود نداشت و زید که الآن موجود است، فقط فرقی در مجعولیت است! زید که قبلاً وجود نداشت به او تعلق جعل نگرفته بود و الآن جعل به او تعلق گرفته و در خارج هست ولی دوباره از تساوی الطرفین خارج نشده و دوباره این تساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم همراه با این هست.

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۱۱؛ عدة الداعی، ص ۱۲۳.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۴۲۰.

به قول معروف «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها»^۱ اگر کمترین لحاظی از جانب جاعل و علت نباشد، انعدام محض و انحاء محض و فناء محض بر همه مخلوقات حاکم می‌شود. بنابراین با وجود اینکه در خارج همه مخلوقات وجود عینی دارند ولی دوباره از نقطه نظر تحلیل عقلی ما می‌بینیم که امکان ذاتی را همراه خودشان دارند.

بنا بر مکتب مرحوم آخوند اصلاً امکان ذاتی به وجود ماهیات تعلق نمی‌گیرد بلکه امکان ذاتی به ماهیت آن موجودات خارج تعلق می‌گیرد یعنی موجود خارج است که ممکن بالذات است اما آنچه که در خارج محقق است عبارت از وجوب بالذات است یعنی این وجود برای این ذات الآن ضرورت دارد لذا الآن هست و ما الآن می‌بینیم. آیا باینکه ما الآن مشاهده می‌کنیم دوباره می‌گوییم که استواء طرفین نسبت به وجود و عدم است؟! الآن که داریم مشاهده می‌کنیم! این که دیگر تحصیل حاصل می‌شود.

بنابراین اینکه الآن ما در خارج مشاهده می‌کنیم **خرج عن استواء الوجود و العدم إلى مرتبة الوجود و اذا خرج إلى مرتبة الوجود و دَخَلَ في هذه المرتبة فَلَا يصدقُ عليه الإستواء بَلْ يصدقُ عليه الوجوب!** ولی فرق بین این وجوب و واجب الوجود این است که این وجوب، وجوب ذاتی است و وجوب واجب الوجود، وجوب ازلی است. این وجوب ذاتی تا مادامی است که از ناحیه علت بر این وجود افاضه شود. آن وجوب ازلی دیگر مادام ندارد و در ازل این وجود برای آن ذات محقق بوده است، این فقط فرق است! یعنی مرحوم آخوند در اینجا روی امکان تصرف می‌کند و اتصاف به امکان را از وجود به ماهیت برمی‌گرداند و می‌گوید که وجود متصف به امکان نیست، هر جا وجود باشد در آنجا تشخص هست و هر جا تشخص باشد در آنجا وجود، ضرورت دارد.

بنابراین **فی کلِّ ممکنٍ موجودٍ خارجيٍّ و مخلوقٍ متعینٍ إِنَّا نحکمُ بالوجوب والضرورةِ علیه و اذا لم یخرج من استواء الطرفين إلى الوجود فنحکمُ علیه بالإمكان ذاتی و الإمكان الذاتی یترتبُ إلى الماهية و لا یترتبُ إلى الوجود** این محصل کلام مرحوم آخوند در اینجا است و به این واسطه شبهه را نفی می‌کند.

می‌فرماید که ما صادر اول را - که معلول برای علت است - ممکن می‌دانیم ولی ممکن بالفقر می‌دانیم، نه ممکن بالذات! صادر اول ماهیتش ممکن بالذات است و ماهیت هم که **لا دَخَلَ لَهُ بالواجب؛** اصلاً به واجب ارتباطی ندارد. واجب بالذات که عبارت از واجب حق متعال است نسبت به ماهیت صادر اول که جعل تعلق نگرفته بلکه به وجود او تعلق گرفته و حالا ماهیت صادر اول امکان ذاتی داشته باشد، خب داشته باشد، جعل آن واجب الوجود به وجود صادر اول تعلق گرفته و او را معلول کرده و بین وجود صادر اول و بین وجود او

^۱ . دیوان اشعار نظیری نیشابوری، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

ربط وثیق و علاقه مستحکمه، به وجود معلول یثبث وجود العلة و به انتفاء معلول یثبث انتفاع العلة و من حیث ان انتفاء العلة مستحیل پس انتفاء معلول هم در مرتبه معلولیت مستحیل است.

اما شما می خواهید امکان ذاتی را به واجب اول مرتبط کنید. ایشان می گویند که امکان ذاتی مرتبط نیست چون ماهیت هیچ گونه علاقه ای با آن واجب ندارد؛ یعنی جعل واجب به ماهیت نمی خورد بلکه جعل واجب به وجود می خورد! حق هم همین طور است! ماهیت عبارت از جنس و فصل است و از صادر که جنس و فصل تراوش پیدا نمی کند بلکه از صادر وجود تراوش می کند، وقتی که وجود تراوش کرد بعد ما آن جنس و فصل را انتزاع و استخراج می کنیم. حالا که جعل این واجب به این وجود خورده و این وجود را به شکلی درآورده حالا ما مقارنات را می سنجیم، مشارکات را می سنجیم، مفترقات و متمایزات را می سنجیم، آن مشارکات را جنس و آن مفترقات را فصل قرار می دهیم و بعد می گوییم که الآن این متعین و این مخلوق خارجی در تحت این نوع است. این متعین در تحت این نوع است و آن متعین در تحت نوع دیگر است. بنابراین آنچه که بین واجب و تعین خارجی ارتباط دارد، وجودش است. آنچه که امکان ذاتی بر او حمل می شود عبارت از ماهیت است. این مطلب مرحوم آخوند است.

اما مطلبی را من در اینجا به عنوان اشاره فقط می گویم تا ذهن شما متوجه باشد و اشکال عمده ای را که ما می خواهیم بر این مبنا وارد کنیم - إن شاء الله تا جلسه بعد روی آن فکر کنید - این است که ما در بحث ماهیت گفتیم که ماهیت متصف به امکان بالذات نیست و ماهیت هیچ وصفی را بر نمی دارد، التفات کردید؟! **الماهیه من حیث هی هی لیست إلا هی**. زوجیت که عبارت از یک ماهیت است آیا این متصف به امکان بالذات است؟! آیا شما از ماهیت امکان بالذات را استخراج می کنید؟! حتی از امکان بالذات بالاتر حتی وجود و عدم را نمی توانیم از ماهیت انتزاع کنیم، از ماهیت زید شما انتزاع وجود نمی کنید! چطور ممکن است که از ماهیت زید شما وجود را انتزاع کنید؟! ماهیت زید زیدیت است، در زیدیت که وجود نخوایده است! همان طوری که از ماهیت شما نمی توانید عدم را انتزاع کنید. الآن شما ماهیت ماء را در نظر بگیرید آیا در این ماهیت ماء وجود خوابیده است؟! نه. ماء ماء است و عبارت از فصل و جنس و خصوصیات است. آیا از این ماهیت ماء شما عدم را می توانید انتزاع کنید؟! اما شما از این ماهیت ماء جنس و فصل را می توانید انتزاع کنید، این ماء جنسش چیست؟! جسم است، جنس قریب این سیال است. متمایزش چیست؟! آن خصوصیت مائیتش که او را از سایر اجسام جدا کرده، دارای همان عناصر و ترکیب خاص اکسیژن و هیدروژن و امثال ذلک است. اینها چیزهایی هستند که فصلیت این را تشکیل می دهند. از نظر خارجی هم که صورت و ماده دارد، آنچه را که ما می توانیم از ماهیت انتزاع کنیم عبارت از اجزاء و جنس و فصولش است. **زید ما هو؟ زید حیوان و ناطق**. این حیوانیت را شما می توانید از ماهیت انتزاع کنید. ناطقیت را هم انتزاع می کنید اما دیگر آیا وجود را هم

می‌توانید از ماهیت انتزاع کنید؟! نه، اصلاً وجود دخلی به ماهیت ندارد. آیا شما عدم را از ماهیت انتزاع می‌کنید؟! نه، عدم دخلی به ماهیت ندارد.

امکان بالذات؛ استواء طرفین نسبت به وجود و عدم

لذا وقتی که نه وجود را می‌توانید از ماهیت انتزاع کنید و نه عدم را می‌توانید از ماهیت انتزاع کنید، امکان بالذات چیست؟ استواء طرفین نسبت به وجود و عدم است. شما این را چطور بر ماهیت حمل می‌کنید؟! استواء طرفین، نسبت به وجود و عدم را هم نمی‌توانیم از ماهیت انتزاع کنیم. **الماهية ليست إلا هي**، حیوان و ناطق، همین! استواء طرفین نه در حیوان هست و نه در ماهیت. پس این حمل امکان ذاتی بر ماهیت و حمل نشدنش بر وجود خارجی چیست؟! اشکال پیش می‌آید. شما نمی‌توانید بر ماهیت امکان ذاتی را حمل کنید الاً به لحاظ وجود؛ یعنی در اینجا وقتی ماهیت را به ملاحظه با وجود در نظر می‌گیرید متصف به امکان بالذات می‌شود یعنی ماهیت **من حیث هی هی** متصف به امکان بالذات نیست و فقط متصف به اجزاء خودش است، متصف به جنس و فصل و ذاتیات خودش است و بعد وقتی که این ماهیت را می‌خواهید به لحاظ وجود خارجی در نظر بگیرید شاید متصف به هزار چیز بشود، خوب بشود به ما چه؟ به ماهیت کاری ندارد.

یک وقت شما ماهیت را به ملاحظه وجودش در نظر می‌گیرید و از او انتزاع امتناع بالذات می‌کنید مثل شریک الباری، اجتماع نقیضین، اجتماع ضدین؛ یعنی وقتی که شما اجتماع نقیضین را در نظر می‌گیرید خود دو تا نقیض خودشان با همدیگر امتناع ذاتی ندارند، قیام و عدم قیام، قیام یک مفهوم و عدم قیام هم یک مفهوم دیگری است و اینها در اینجا امتناع بالذات ندارند. بعد وقتی می‌خواهیم قیام و عدم قیام را باهم در یک جا در نظر بگیریم یعنی به لحاظ وجود خارج می‌خواهیم این را در نظر بگیریم، می‌گوییم که امتناع بالذات، این امتناع بالذات در اینجا هست.

یک وقت شما موضوع را در نظر می‌گیرید من باب مثال این صحن موضوعی هست، خود این موضوع فی حد نفسه دلالت بر وجوب و ضرورت ذاتی نمی‌کند. یک وقت رنگ را در نظر می‌گیرید خود لون فی حد نفسه اقتضاء ضرورت و وجوب ذاتی را نمی‌کند. یک وقت شما در اینجا عروض لون را بر صحن در نظر می‌گیرید که در اینجا اقتضاء ضرورت ذاتی می‌کند. می‌گویید که لون در صورتی عارض می‌شود که موضوعی وجود داشته باشد پس برای عروض لون بر آن وجود خارجی شما به وجوب موضوع و به ضرورت موضوع نیاز دارید، لون بدون موضوع در خارج محقق نمی‌شود ولی نفس لون فی حد نفسه اقتضاء ضرورت نمی‌کند، نفس آن موضوع هم در خارج اقتضاء ضرورت نمی‌کند اما عروض کیف یا عروض کم در خارج اقتضاء موضوع می‌کند؛ باید موضوعی در خارج باشد تا اینکه لون بر او عارض شود والا لون همین طوری لنگ در هوا که نیست!

لون در هوا یا کم در هوا یا اعراض در هوا نداریم که همه اینها در خارج بخواهند محقق شوند پس مسئله امکان بالذات و مسئله وجود و مسئله عدم، ارجاع تمام اینها به وجود خارجی ماهیت است والا خود ماهیت فی حد نفسه اصلاً نه اقتضاء وجود را می کند و نه اقتضاء عدم را می کند و نه اقتضاء استواء طرفین را می کند، هیچ! **الماهیه من حیث هی لیست إلا هی**، ماهیت هیچ اقتضائی ندارد اما همین که می خواهیم بگوییم که این ماهیت موجود است یا به این ماهیت «وجوب» حمل می شود یا اینکه به این ماهیت «عدم» حمل می شود یا استواء طرفین حمل می شود لذا می گوییم که ممکن است باشد. نسبت به اجتماع نقیضین عدم حمل می شود، نسبت به واجب الوجود وجوب حمل می شود، نسبت به وجود زید استواء طرفین می شود. اگر ماهیت زید بخواهد در خارج پیدا شود متساوی الطرفین است.

تلمیذ: اشکالی به آخوند نشد بالأخره منافاتی با کلام آخوند ندارد. ایشان هم می گوید که امکان بالأخره وصف ماهیت است اما چه وصف ماهیت باشد به لحاظ مقایسه با عالم وجود ...

استاد: نه، اشکال آخوند این است که ایشان می گویند که ارتباط بین امکان بالذات و واجب الوجود دیگر در اینجا نیست، چرا نیست؟ به جهت اینکه آن که وصف برای امکان بالذات هست ماهیت است و ماهیت **من حیث هی** به علت تعلقی ندارد. ما می گوییم که ماهیت **من حیث وجود** به علت تعلقی دارد اما ماهیت **من حیث هی** اصلاً ممکن بالذات هم نیست. شما امکان بالذات را در صورتی می توانید به ماهیت حمل کنید که لحاظ وجود شده باشد نه خودش تنها.

تلمیذ: بله، به لحاظ وجود.

استاد: احسنت! حالا که به لحاظ وجود شد پس صادر اول که دارای ماهیت است و دارای وجود است آیا با صدور اول از امکان درآمده یا هنوز درنیامده است؟

تلمیذ: دو جنبه دارد، یک جنبه به خود وجود ...

استاد: آقا جان! اگر به جنبه ماهیتی اش نگاه کنید اصلاً شما نباید متساوی الطرفین هم به او حمل کنید درحالی که ما به او امکان می گوییم. می گوییم که ماهیت صادر اول ممکن بالذات است و وقتی ماهیت صادر اول ممکن بالذات باشد به لحاظ وجودش است اما به لحاظ صقع ذات خود ماهیت، شما اصلاً هیچ چیز نباید بگویید.

تلمیذ: ببینید چندتا مسئله هست، یک زمان ما وجود را لحاظ می کنیم که اینجا ضرورت ذاتی دارد و یک زمان ماهیت را بذاته لحاظ می کنیم، اینجا می فرماید که در او متساوی الطرفین نیست و هم در او امکان نیست. یک زمان ماهیت را به لحاظ وجود و عدم لحاظ می کنید همان ماهیت موجوده را به لحاظ وجود ...

استاد: ممکن بالذات می شود.

تلمیذ: ممکن بالذات می شود.

استاد: آخوند می گوید که ممکن بالذات نیست.

تلمیذ ما با آخوند زیاد بحثی نداریم که بالأخره همین ماهیتی که ممکن بالذات است بالأخره با ذات ارتباط ...

استاد: آخوند می‌فرماید: آن که ارتباط با ذات دارد ممکن بالذات نیست بلکه واجب الوجود است؛ واجب الوجود بالضروره است یعنی وجود در اینجا با ذات ارتباط دارد و وجود هم که ممکن بالذات نیست. آن که ممکن بالذات است ماهیت است و ماهیت هم هیچ علاقه ندارد. ما می‌گوییم که ماهیت **من حیث هی** اصلاً ممکن بالذات هم نیست. پس شما اصلاً بحث امکان ذاتی را باید از فلسفه خارج کنید چون هرچه را که شما در خارج، امکان بالذات به او حمل می‌کنید ماهیت به لحاظ وجود است و ماهیت به لحاظ وجود هم که جدای از صادر اول نیست و با او همیشه هست. من باب مثال صفات کبری و عظمی الهی که اینها صادر اول هستند آیا بعد از صدورشان امکان ذاتی از آنها سلب شده یا هنوز امکان ذاتی با آنها هست؟!

تلمیذ: من می‌خواهم عرض کنم که اگر دوباره ...

استاد: نه، همین مطلبی را که عرض کردم با این مطلب جلو بیاوید، اگر شما بگویید که بعد از صدور دیگر امکان ذاتی ندارند واجب بالذات هستند پس این با جنبه معلولیت منافات دارد، اگر شما بگویید که در عین اینکه صادر اول هستند در عین حال دوباره ممکن بالذات هستند پس ممکن بالذات ارتباط با جاعل دارد، حالا شما - از این طرف نخور، از آن طرف بخور - بگویید که وجود صادر اول تعلق دارد یا بگویید که ماهیت صادر اول تعلق دارد چون ما ماهیت غیر موجوده که نداریم بلکه ماهیت موجوده داریم.

تلمیذ: ماهیت موجود نیست بالأخره ما زیدی که می‌خواهد ده سال دیگر به دنیا بیاید همین زید را ما می‌خواهیم به عالم وجود بسنجیم لذا می‌گوییم که این زید امکان دارد در عالم وجود متحقق شود یا نه؟ امکان ندارد.

استاد: تساوی الطرفين می‌شود.

تلمیذ: پس این ماهیت بالأخره ارتباط با علت خودش ندارد.

استاد: این درست است ولی این را شما به لحاظ وجود در نظر گرفتید.

تلمیذ: بله، صادر اول همین است، اینها را جدا می‌کنیم.

استاد: در صادر اول ماهیت موجود شد و دیگر تمام شد.

تلمیذ: پس امکان هم باید سلب بشود، اصلاً امکان هم ندارد.

استاد: امکان هم ندارد احسنت! بنابراین در صادر اول این ماهیت در خارج موجود شد، وقتی موجود

شد وجوب پیدا کرد پس الآن امکان بالذات این صادر اول کجاست؟!

تلمیذ: اگر بخواهیم فرمایش شما را بکنیم باید بگوییم که امکان بالذات اصلاً ندارد.

استاد: ما در آن بحث جلسه بعد عرض می‌کنیم که اصلاً با وجود خارجی هم سلب امکان بالذات از آن

نمی‌شود یعنی منافات ندارد امکان بالذات در خارج باشد منتها فرق هست بین چیزی که موجود هست و بین چیزی که هنوز موجود نیست. حالا بحثی هست که در جلسه بعد بیان می‌کنیم ولی در واقع الآن من وارد اشکال

هنوز نشدم و فقط جمله‌ای گفتم تا اینکه این مطلب را در ذهن داشته باشید تا به اشکال برسیم. آن جمله و اشاره من این است که آیا صادر اول با وجود از امکان بالذات خارج شده یا نشده است؟ آخوند می‌گوید که خارج شده است یعنی وقتی که صادر اول موجود شد الآن دیگر وجوب بر آن وجود صادر - نه بر آن ماهیت - حاکم است و علقه بین آن صادر اول و بین واجب در ماهیت نیست بلکه در وجود است؛ با وجود آن معلول اثبات وجود علت و با عدم آن معلول نفی عدم علت است. از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که بین علت و معلول ارتباط وثیق هست اشکالی که هست این است که عدم امکان بالذات مستلزم امتناع بالذات است. اینجا آخوند می‌گوید که ما در اینجا امکان بالذات نداریم و آن که ما در خارج داریم وجوب بالذات است و آن که امکان بالذات به او حمل می‌شود ماهیت است و ماهیت هیچ ارتباطی با او ندارد. ما می‌گوییم که ماهیت چیست؟ وقتی که امری به عنوان صادر اول صادر شد آیا ماهیتش را ازدست داد یا نداد؟! اگر می‌گویید که ازدست داد پس بنابراین صادر اول نیست و این همان وجوب بالذات واجب الوجود است. اگر در عین اینکه صادر اول است دوباره ماهیت ... به عبارت دیگر وقتی زید در خارج وجود پیدا کرد آیا حیوان ناطقش را ازدست می‌دهد؟ هنوز حیوان ناطق است و وقتی حیوان ناطق است بر این ماهیت هم تساوی الطرفین حاکم است لذا ما می‌گوییم که با وجود اینکه زید در خارج هست با این زید ماهیت هم موجود است، نه اینکه موجود نیست! وقتی که زید در خارج موجود شد ماهیتش را که ازدست نمی‌دهد، با همین ماهیت در خارج موجود می‌شود یعنی همین ماهیت وجود پیدا می‌کند، نه امر دیگر.

تلمیذ: قبلاً هم داشتیم که خود آخوند هم قائل به همین بود که ماهیت موجوده هیچ وقت سلب نمی‌شود.

استاد: احسنت. حالا آخوند در اینجا می‌خواهد مسئله امکان بالذات را بردارد یعنی در امکان می‌خواهد تصرف کند. ما همین جا یقه‌اش را می‌گیریم یعنی در مسئله امکان بالذات می‌خواهد بگوید که آن امکانی که متوجه صادر اول است این امکان الآن امکان فقری است، نه امکان بالذات. امکان بالذات برای ماهیت است. امکان فقری هم با وجود ذاتی منافات ندارد و می‌سازد.

ما می‌گوییم که این صادر اول ماهیت دارد یا ندارد؟ جواب ما را بدهید! اگر ماهیت دارد، بر این ماهیت امکان فقری صادق است یا امکان ذاتی؟! امکان ذاتی صادق است. بنابراین با تغییر اسم امکان ذاتی به امکان فقری اشکال در جای خودش محفوظ است، الآن دوباره این صادر اول دارای ماهیت است و این ماهیت هم همان امکان ذاتی است. فرض کنیم الآن صادر اولی نبود و جعل به این صادر اول تعلق نمی‌گرفت آیا نسبت وجود و عدم به صادر اول متساوی نبود؟! بود دیگر. حالا جعل به صادر اول تعلق گرفت و صادر اول را در خارج محقق کرد و با تحقق صادر اول که امکان ذاتی را ازدست نداد. دوباره امکان ذاتی در جای خودش هست. بله! با تساوی الطرفین هست.

تلمیذ: دوباره در این صورت بر می گردیم به اینکه ما ماهیت را **مین حیث هی** ملاحظه می کنیم، نه ماهیت موجوده را ملاحظه کنیم.

استاد: باید ماهیت موجوده باشد، ماهیت موجوده دوباره تساوی الطرفین را از دست نمی دهد.

تلمیذ: بنده می خواهم این را عرض کنم که بالأخره وجود هم به ماهیت بخورد آن تساوی الطرفین را که از دست نداد، امکان ذاتی هم هست و کاری به وجودش نداریم، آخوند می خواهد بگوید که آن وجود با مبدأ اول ارتباط دارد.

استاد: ما می دانیم وجود ارتباط دارد ولی وجود که جدای از ماهیت نیست.

تلمیذ: بر مبنایی که حضرت عالی دارید، آن قضیه جاست.

استاد: ما می خواهیم این را بگوییم که وقتی شما وجود خاص می گوید، تا گفتید: خاص یعنی ماهیت

را به او چسبانید.

تلمیذ: آن دیگر مبنایی باید باشد.

استاد: غیر از این دیگر مبنایی معنی ندارد. شما همین که می گوید: وجود محدود یعنی وجود با ماهیت،

چطور وجود را از ماهیت جدا می کنید؟! شما اول وجود را وجود محدود می گوید و بعد ماهیت را از او جدا می کنید پس این وجود مطلق می شود.

تلمیذ: من می خواهم این را عرض کنم که بنا بر فرمایش حضرت عالی اصلاً ماهیت خودش وجوب بالغیر دارد.

استاد: آن مطلب دیگر است، آن مطلب دقیقی است که فعلاً اصلاً نباید حرفش را بزنیم بعداً صحبت

می کنیم، اشکال را وارد می کنیم و بعد آن مطلب خودمان را می گوئیم. فعلاً ما اصلاً به آن بحث کاری نداریم،

الآن به عنوان یک شاگرد در مکتب آخوند می خواهیم بگوییم که این امکان ذاتی و تساوی الطرفین که قبل از

جعل بر صادر اول تعلق داشت الآن کجا رفته است؟!

تلمیذ: من الآن می خواهم این را عرض کنم اگر ما بخواهیم اثبات ...

استاد: پس شما مؤید هستید؟!

تلمیذ: نه، می خواهم جسارت کنم و به شما اشکال کنم! عرض ما این است که اگر ما در عین بقاء

وجود به بقاء ماهیت هم قائل شویم باید به تساوی الطرفین هم قائل شویم.

استاد: به همین هم قائل هستیم.

تلمیذ: آخر این با وجودش منافات دارد، آخر وجود محدود ...

استاد: وجوب بالغیر دارد! این حرف ها چیست که می زنید؟! الآن در عین اینکه زید در اینجا هست

در عین حال وجوبش وجوب بالغیر است.

تلمیذ: قبول! بالأخره وجود دارد پس تساوی الطرفین کجا رفت؟!

استاد: باشد، تساوی الطرفین نسبت به آن جنبه تعلقش هست یعنی در عین اینکه این در خارج موجود

هست از نقطه نظر ماهیتش تساوی الطرفین است، نه از نقطه نظر وجود.

تلمیذ: آخر از نظر ماهیت هم ارتباطی با ذات ندارد.

استاد: چطور ارتباط با ذات ندارد؟! این فقط در مرحله تصور است، در مرحله خارج که به وجود چسبیده است! وقتی که به وجود چسبیده است بنابراین تساوی الطرفین با او هست یعنی منافاتی بین امکان بالذات و وجوب بالغیر نیست. شما این دو حلقه را از هم جدا می کنید، ما می گوئیم که نه ...

تلمیذ: آخر دوتا اعتبار است.

استاد: آقا این ماهیت در خارج هست یا نه؟!

تلمیذ: در خارج محدود می بینیم.

استاد: آقا این محدود یعنی ماهیت.

تلمیذ: ماهیت یعنی تساوی الطرفین.

استاد: پس این با اینکه در خارج هست تساوی الطرفین است.

تلمیذ: وقتی در خارج هست چطور تساوی الطرفین است؟!

استاد: به خاطر اینکه ماهیت است. اینکه الآن می گوئید که این ماهیت یعنی محدودیت، محدودیت یعنی اتکاء به غیر چون این وجود بسیط از بساطت درآمده است. آیا این از بساطت درآمدن و محدود شدنش دیگر إلی الأبد است یا اینکه دوباره ممکن است بسیط شود؟ پس این حالت لنگی و حالت اضطراب و تشویش را همیشه در این محقق خارجی نگه می دارد یعنی این شیئی که در خارج هست همیشه مشوش است که آیا من دوباره به اطلاق برمی گردم یا همین طور می مانم؟ ما به این حالت تساوی الطرفین می گوئیم گرچه در خارج هست.

تلمیذ: اینجا مطلب خیلی عالی شد ولی دوباره می توانیم از مرحوم آخوند دفاع کنیم ولی این مطلب اینجا خیلی عالی شد که در عین حالی که در عالم وجود تحقق خارجی دارد و آن ماهیتش را از دست نداده ولی دوباره تساوی الطرفین به این لحاظ نیست که ممکن است علت از او قطع نظر کند و او را

...

استاد: ببینید آقا صحبت ما این است. صحبت ما که الآن می خواهیم از فلسفه مشاء درمقابل آخوند دفاع کنیم این است که هیچ فرقی بین ماهیت موجوده و ماهیت معدومه از نقطه نظر تساوی الطرفین نیست. بله! از نقطه نظر وجود خارجی فرق هست. فرقی این است که جعل به او تعلق گرفته و به این تعلق نگرفته است ولی ماهیت به لحاظ وجود دوباره سر جایش تساوی الطرفین را دارد اما آن ماهیت بدون لحاظ وجود حتی امکان ذاتی هم به او حمل نمی شود. آخوند در اینجا اصلاً از ماهیت مستند به وجود، امکان ذاتی را برداشته است؛ یعنی گفته است که گرچه این ماهیت صادر اول در خارج موجود هست ولی چون این در خارج موجود هست دیگر متصف به امکان ذاتی نیست.

تلمیذ: قبلاًش که قائل به این بودیم.

استاد: نه، ایشان می خواهد یک پله بالاتر برود. او می گفت که ما تابه حال بر مبنای قوم آمدیم! ایشان می گوید که ما می خواهیم یک پله بالاتر بگذاریم و به حکمت متعالیه برسیم و ببینیم که در حکمت متعالیه

چیست. ایشان می‌گویند که در حکمت متعالیه هر وجودی که در خارج وجود پیدا می‌کند، بین تساوی الطرفین و آن وجود در اینجا انفساخ برقرار می‌شود یعنی به محض اینکه یک وجود در خارج پیدا کرد چه صادر اول و چه غیر صادر اول، - یکی از اشکالات ما به آخوند این است که شما چرا اصلاً بحث را روی صادر اول بردید و چرا راجع به بقیه عوالم این بحث را نمی‌کنید؟! - همین که شیء در خارج وجود پیدا کرد دیگر ضرورت بر این ثابت است و ضرورت که بر این ثابت شد از تساوی الطرفین خارج می‌شود، آن وقت تساوی الطرفین را به ماهیت می‌زند. ما می‌گوییم که ماهیت هم تساوی الطرفین را بر نمی‌دارد پس اصلاً ما تساوی الطرفین نداریم یعنی آنچه که تساوی الطرفین را بر می‌دارد ماهیت به لحاظ وجود است و شما هم از آن طرف به وجود، وجوب حمل می‌کنید بنابراین این امکان ذاتی در مکتب شما چه جایی را پیدا می‌کند؟! ماهیت **من حیث هی** که متساوی الطرفین نیست، ماهیت به لحاظ وجود که در اینجا وجوب برای او ضرورت دارد به خاطر اینکه ماهیت به لحاظ وجود، الآن وجود را در خارج می‌بینید پس می‌گویید: ماهیت موجوده، در ماهیت موجوده که تساوی الطرفین معنی ندارد! پس بالأخره شما می‌خواهید این تساوی الطرفین را چه کار کنید؟

تلمیذ: شقّ سومى اینجا هست و یک شقّ سومى اینجا درست می‌کنم، یک شقّ نسبت با ماهیت به ذات خودش لحاظ می‌کنیم.

استاد: شما اول و دوم را درست کردید؟!

تلمیذ: حالا یکی یکی درست می‌کنم. یکی ماهیت به لحاظ ذات نظر داریم که همان طور که حضرت عالی فرمودید که ماهیت **من حیث هی** که امکان هم در او نیست، یک ماهیت موجوده را منظور قرار می‌دهیم و یک ماهیت به لحاظ ذات را به قیاس به وجود و عدم قیاس می‌کنیم، این امکان در این شقّ سوم می‌رود.

استاد: نه، ببینید همین ماهیت به لحاظ وجود همراه با وجود هست.

تلمیذ: این همان ماهیت موجوده است که در خارج هست.

استاد: همان را متساوی الطرفین می‌گوییم.

تلمیذ: ولی تساوی الطرفین فرق می‌کند، تساوی الطرفینی که تا قبل از وجودش بر ماهیت حمل می‌کردیم که حمل انتزاعی بود به خاطر این بود که اصلاً ماهیت نه در خارج وجود دارد و نه در عدم. ما می‌گوییم که به این لحاظ ممکن است موجود شود و ممکن است معدوم شود اما دیگر نمی‌توانیم ماهیت موجوده که در خارج موجود دارد را تساوی الطرفین بگوییم، الآن دیگر موجود است.

استاد: آخر آخوند همین ماهیتی که در خارج موجود هست که ماهیت صادر اول است این ماهیت

تساوی الطرفین را به او حمل کرده است.

تلمیذ: آخر چطور می‌شود که ایشان در مورد ذات ...

استاد: چرا از بنده سؤال می‌کنید؟! از خودش پرسید!

تلمیذ: نه، راجع به فلسفه ایشان می‌خواهم صحبت کنم که چطور می‌شود در مورد ذات قائل به اصالت وجود باشد و در مورد صادر اول قائل به عدم ماهیت باشد.

استاد: من هم همین را می‌گویم. نه عدم ماهیت، می‌گوید ماهیت را دارد. وقتی که ماهیت را در صادر

اول به لحاظ وجود تصور می‌کند یعنی قضیه **بأنک تجر و بائی لا تجر** است یا اینکه یک بام و دو هوا می‌شود! وقتی که ماهیت را به لحاظ وجود تصور می‌کند در اینجا می‌گوید که جعل به وجود تعلق می‌گیرد و به ماهیت تعلق نمی‌گیرد؛ یعنی نگاه به وجود می‌کند، نه به ماهیت. می‌گوید که الآن این موجود در خارج که به نام صادر اول است، جعل به این تعلق گرفته و ارتباط بین این وجود و بین صادر اول است. تا اینجا می‌گوییم که درست است، این یک وجود در خارج هست و علت به او افزوده و این معلول شده و با وجود این، اثبات علت و با عدم این، نفی علت می‌شود و چون نفی علت محال است پس نفی این هم محال خواهد شد. در اینجا از ناحیه وجود صادر اول بحث نداریم اما می‌گوییم که آیا این وجود صادر اول ماهیت دارد یا ندارد؟ بالأخره ماهیت دارد، ماهیت نداشته باشد که اطلاق دارد، شما اطلاقش را چه کار می‌کنید؟ اگر این صادر اول ماهیت نداشته باشد پس بسیط است پس دیگر صادر اول نیست پس دیگر معلول نیست، دیگر هرچه می‌خواهید بگویید و مرتبه معلول را مرتبه علت ماهوی بدانید یا مرتبه شدید و ضعیف بدانید، بالأخره ماهیت است.

پس می‌گوییم که ماهیت دارد، سراغ ماهیت که می‌آید آن وقت می‌گوید که نه خیر آقا! اصلاً این ماهیت ممکن است و امکان ذاتی دارد و این امکان ذاتی هیچ ارتباطی با آن علت ندارد. آن مطلبی که شما می‌خواهید بفرمایید در اینجا خلط می‌شود و آن مطلب این است که نگاه کردن به صقع ماهیت صرف نظر از وجود و عدم است مثل اینکه شما به حیوان و ناطق نگاه می‌کنید و اصلاً کاری ندارید که در خارج حیوان هست یا نیست، در آنجا می‌گوییم که این حیوان ناطق **لیست إلا هی**؛ نه وجود و نه عدم و نه تساوی الطرفین به او حمل نمی‌شود. این همان مطلبی است که شما می‌فرمایید: ثابت ولی صحبت در این است که ما الآن در ماهیت موجود تفکر می‌کنیم و دیگر نمی‌توانیم در اینجا به صقع ماهیت نگاه کنیم و آخوند آن مطلب را به این مطلب چسبانده است؛ یعنی گفته است آن که هیچ ارتباطی با علت ندارد ماهیت است. چرا ارتباط ندارد؟ اگر ماهیت نداشته باشد پس چگونه در اینجا این محدود شد؟! آنچه که ارتباط دارد وجود است پس وجود معلول است، ماهیت معلول نیست و ماهیت دارای تساوی الطرفین است. ما می‌گوییم که ماهیتی که به وجود تعلق بگیرد، دیگر نمی‌توانید بگویید که این ماهیت ارتباطی با علت ندارد پس علت بساطت خودش را منتقل کرده است؟ بساطت که دیگر منتقل نمی‌شود. اگر علت بخواهد کاری در خارج انجام بدهد، محدود می‌شود و محدود یعنی ماهیت؛ یعنی علت ماهیت را در خارج به جعل وجود موجود می‌کند، نه به جعل ماهیت! بنابراین با وجود اینکه صادر اول الآن در خارج هست، شما نمی‌توانید از صادر اول سلب ماهیت کنید و حالا صحبت در این است که بر این ماهیتی که الآن نمی‌توانیم این ماهیت را از صادر اول سلب کنیم، آیا وجوب بر این حاکم است یا امکان ذاتی بر این حاکم است؟

تلمیذ: می‌گوییم که در وجود به تنهایی دو اعتبار هست؛ وجود ذهنی اعتباری نیست و وجودش

انتزاعی است، وجود حقیقی که متأصل است در خارج هست. بنا بر فرمایش حضرت عالی ما دو نوع ماهیت داریم؛ یک نوع ماهیت انتزاعی داریم که همان جنس، فصل، ماده و صورت و مثلاً ... استاد: آن همان نظر به صقع است.

تلمیذ: بله. ولی این ماهیت خارجی که فرمودید تأصل و حقیقت دارد و وجود ... استاد: بله، تأصل دارد.

تلمیذ: این برای ماهیت خارجی است، نه ماهیت ذهنی. استاد: بله درست است.

تلمیذ: بحث ما با آخوند بر سر ...

استاد: حتی در ماهیت ذهنی هم تأصلش به همان وجود ذهنی است ولی به تحلیل جدا می‌کند.

تلمیذ: می‌خواهم عرض کنم که ما همان‌طوری که در وجود به دو سنخ قائل هستیم؛ وجود اعتباری و وجود اصیل، در ماهیت هم ما باید دو سنخ ماهیت لحاظ کنیم.

استاد: بله، بالأخره یک ماهیت موجود است و یک ماهیت غیر موجود است.

تلمیذ: بنا بر مبنایی که حضرت عالی فرمودید که ماهیت از سنخ وجود است بنابراین باید بگوییم که ما ماهیت اعتباری هم داریم، ماهیت متأصل خارجی هم داریم.

استاد: بله، ولی صحبت در این است که دوباره فرقی بین این دو نیست **إِلَّا بِالْوُجُودِ وَ التَّصَوُّرِ**! آن

ماهیتی که ماهیت اعتباری است همان است که در ذهن هست و همان است که ذهن او را تصور می‌کند، آن ماهیت که در خارج هست همان **نَحْوُ مِنَ الوجود** است.

تلمیذ: این دیگر از بین می‌رود چون در یکی سلب ضرورت در طرف مقابل است، وقتی که در عالم وجود آمد اینکه سلب ضرورت از طرف عدم کردیم و او را در خارج از تساوی در آوریم [بحث است] این بحث امکان ذاتی بردن تنها شاید درست نباشد.

استاد: نه خیر، این بحث دقیقی است و مرحوم علامه هم این بحث را خیلی جدی دنبال می‌کنند، مرحوم

آخوند هم اتفاقاً این مطلب را گفته است منتها حالا در اینجا به قول خودش خواسته تا مقداری این مطلب را

بالا ببرد و دقیق کند ولی با یک اشکالاتی مواجه می‌شود و آن بحث این است که ماهیت چه وجود داشته باشد

و چه وجود نداشته باشد نسبت به وجود، جنبه امکان ذاتی دارد. امکان ذاتی داشتن به معنای این نیست که

نباید هیچ‌وقت از وجود بیرون بیاید، اگر هیچ‌وقت از وجود بیرون نیاید که عدم بر او حاکم است؛ یعنی ما صور

مختلفی را نسبت به ماهیت در اینجا داریم. یک‌وقت شما ماهیت را در نظر می‌گیرید **من حیث هی هی لیست**

إِلَّا هی، در اینجا حتی نمی‌توانید او را متصف به تساوی الطرفین کنید بلکه فقط متصف به ذات و ذاتیات

خودش می‌شود.

شما اربعه را در نظر بگیرید، این اربعه نه متصف به عدم است و نه متصف به وجود است بلکه متصف

به ذات و ذاتیات خودش است، متصف به زوجیت است و متصف به آن عدد خاص است. شما ماهیت زید را

در نظر بگیرید، هیچ‌وقت عدم زید در ذهن شما نمی‌آید و اگر عدم زید در ذهن شما بیاید به مجرد اینکه من

بگویم: زید ولی نمی گویم که زید آمد و نمی گویم که زید متولد شد، اگر در مفهوم زید عدم خوابیده است، وقتی که من می گویم که زید متولد شد شما تعجب می کنید و می گویید که زید که نبود چطور متولد شد؟! یا زید که نبود اما چطور آمد؟! مثل اینکه شما از اول بگویید که زیدی که نیست، این زید آمد! این جمله درست است؟!

تلمیذ: در شریک الباری بگوییم.

استاد: نه، حالا این را من در ماهیات ممکنه می گویم بعد آن وقت چیز می کنم لذا با همین شریک الباری هم اشکال شما برطرف می شود، اتفاقاً خوب مثالی زدید. پس در این ماهیت زید عدم نخوابیده است. حالا عدم که در ماهیت زید نخوابیده است، این که عبارت از محمول است با این زید آمد، اگر قرار باشد عدم خوابیده باشد منافات پیدا می کند یعنی بین محمول و موضوع دیگر تناسبی وجود ندارد. چرا تناسب وجود ندارد؟! چون شما عدم را در مفهوم زید دخالت دادید پس در مفهوم زید عدم نیست.

تلمیذ: یک مفهوم از زید داریم یا اینکه نه زید خارجی را می گوییم؟

استاد: نه، اصلاً من می گویم: زید، من هنوز نمی گویم که زید آمد.

تلمیذ: نباید گفت: زید بلکه باید گفت: انسان. وقتی که ما زید می گوییم ما تشخصات خارجی می گیریم ...

استاد: من می گویم: عنقاء! اسمی که اصلاً نیست و چیزی که اصلاً وجود ندارد.

تلمیذ: یک نوعی مثل انسان می شود.

استاد: حالا اصلاً شما نمی دانید در عین خارج کسی هست یا نه. وقتی که شما عبارتی را می گوید، آیا در وقتی که اولین جمله آن عبارت را گفتید آیا وجود آن در نظر شما می آید یا عدم آن؟! هیچ کدام. مولا به شما می گوید: «آقای ... شیر»، شما همین طور می مانید، این شیر چه چیزی؟! شیر حوض؟! شیر خوردن؟! شیر باغ وحش؟! تا می گوید: «بخر» شما در اینجا ... ولی هنوز بخر نگفته است و فقط شیر گفته است. اینکه گفته است: شیر، نه عدم این شیر در نظر شما می آید و نه وجودش، فقط یک مفهوم است و فقط این مفهوم بدون وجود و بدون عدم و بدون آثار در نظر شما می آید و هیچ قرینه ای در اینجا نیست، فقط گفته: شیر، تا می گوید: بخر، یک دفعه ذهن شما شروع به فعالیت کردن می کند؛ آدم شیر باغ وحش را که نمی خرد، می خواهد بخرد چه کار کند؟ شیر سر حوض هم که کار می کند پس این شیر باغ وحش که منتفی شد، شیر حوض و دستشویی هم که سالم است بنابراین یک چیز می ماند و آن عبارت از شیر خوردنی است.

یک وقت این قرینه روی شیر حوض می رود، شیر حوض خراب است و قبلاً صحبت این بوده است که خراب است و بخرید، قرینه بوده است و صبح از خواب بیدار می شوید و پدرتان می گوید: آقای ... شیر ... تا می گوید: شیر، فوراً ذهن شما باغ وحش را رفع می کند، می گوید شیر خوردن هم هنوز داریم و بالاخره این شیر هم در منزل هست پس الان منظور ایشان شیر حوض است پس آن را بخر. در وهله اول نه وجود و نه عدم و

نه هیچ چیز در ذهن نمی‌آید و فقط ذات و ذاتیات در نظر می‌آید! قرائن یکی یکی برای ما اوصاف را بر این معروض ما حمل می‌کند. وقتی که من می‌گویم: زید و هیچ حرف دیگری نمی‌زنم، الآن من به شما می‌گویم: زید، شما از این زید عدم را فهمیدید یا وجود را فهمیدید؟! هیچ چیزی نمی‌فهمید.

تلمیذ: همان امکان خاص سلب ضرورت از طرفین است.

استاد: احسنت! خدا خیرتان دهد.

تلمیذ: یک طرفش امکان عام می‌شود.

استاد: نه، این امکان خاص را شما بعداً به او حمل می‌کنید ولی الآن امکان خاص هم به او حمل نمی‌کنید، الآن آن که شما می‌فهمید چیست؟ آن که شما می‌فهمید امکان خاص نیست، آن که شما می‌فهمید فقط زید است. الآن من می‌گویم: کتاب و شما حضور ذهن هم ندارید، آن که شما الآن می‌فهمید فقط کتاب است، آیا کتاب اسفار در نظر شما می‌آید؟ یک وقت می‌خواهم بگویم که کتاب چاپ می‌شود، کتاب فلان را چاپ کردند، کتاب فلان را منتشر کردند، کتاب فلان در منزل هست، هیچ اینها نیست و فقط می‌گویم: کتاب، تا می‌گویم: کتاب و بعد دیگر هیچ حرفی نمی‌زنم و همین طوری می‌نشینم، می‌گویید که آقا کتاب چه؟ تساوی الطرفین در نظر شما آمد؟ شما اصلاً نمی‌فهمید چه کتابی است تا تساوی الطرفین بیاید. کتاب اسفار است؟ وجودش است؟ عدمش است؟ چاپش است؟ درس دادنش است؟ مباحثه کردنش است؟ هیچ. وقتی من می‌گویم: کتاب، فقط مفهوم کتاب در نظر می‌آید، نه وجودش، نه عدمش، نه تساوی الطرفینش و نه ضرورتش، هیچ! می‌گویم: کتاب اسفار، تازه دوباره وجود و عدم و اینها هم در نظر نمی‌آید. دوباره هم قید در اینجا نیست. [می‌گویم:] کتاب اسفار را بخريد و مطالعه کنید. الآن در اینجا وجود در نظر می‌آید، اگر وجود نداشته باشد که آقا نمی‌گویید که کتاب اسفار را بخر. این چه وقتی در نظر آمد؟ وقتی که شما قرینه آوردید. خودش اول که در نظر نیامد و هر ماهیتی مسئله‌اش همین طور است حتی اجتماع نقیضین! من می‌گویم: اجتماع نقیضین، اجتماع نقیضین خوردنی است؟ اجتماع نقیضین پوشیدنی است؟ اجتماع نقیضین خوابیدنی است؟ بالأخره اجتماع نقیضین یک چیزی است، نمی‌شود! حالا ضدین ممکن است ولی نقیضین خدا نکند! ممکن است ضدین به نقیضین برسد! بالأخره این اجتماع نقیضین چیست؟ من می‌گویم که اجتماع نقیضین محال است و تا می‌گویم: محال، وجودش در نظر شما می‌آید یعنی وجود اجتماع نقیضین محال است.

نسبت به امکان خاص تمام اینها در مرتبه ماهیت نیست، نسبت به وجود آن مسئله امکان خاص می‌آید، وقتی که می‌گویم: زید، این زید هنوز ... یعنی یک وقت ما می‌خواهیم امکان خاص را از ماهیت انتزاع کنیم و یک وقت امکان خاص تکویناً روی ماهیت بار می‌شود. مطلب خوبی گفتید که من در اینجا یک توضیح بیشتری نسبت به انتزاع و حمل تکوینی بگویم. فرض کنید که یک وقت شما می‌گویید: زید، تا می‌گویید: زید، در اینجا خواهی نخواهی یک نوع جنس و فصل از این زید انتزاع می‌شود، این زید نوع، انسان، حیوان و ناطق، چیز

دیگری به او حمل نمی‌شود. اما وقتی که می‌گویید: **زیدٌ موجودٌ**، تا می‌گویید: **موجودٌ**، یک‌سری مسائل همین‌طور بخواید یا نخواهید روی آن بار می‌شود؛ **متحیزٌ، متکممٌ، متکیفٌ، له اینٌ، له وضعٌ و له فلانٌ**. اینها را انتزاع نمی‌کنید.

می‌گویند که شخصی می‌خواست ازدواج کند و آن شب عروسی - شما که از این کارها نکردید - دیدند که این در حجله رفت و بیرون آمد. گفتند که چرا بیرون آمدی؟ گفت که والله چیزهایی شنیدم اصلاً وحشت کردم! می‌گفت که خدمت خانم رفتیم و یک‌دفعه دیدیم صدای ونگ و ونگ می‌آید! دیدم بچه بیرون می‌آید و هنوز بیرون نیامده می‌گوید که من قابله می‌خواهم! من چه می‌خواهم! فلان می‌خواهم! زایمان می‌خواهم! بزرگ می‌شود می‌گوید که کفش می‌خواهم! لباس می‌خواهم! کیف می‌خواهم! مدرسه می‌خواهم! پول می‌خواهم! بعد بزرگ‌تر می‌شود زن می‌خواهم! فلان می‌خواهم! دیدم که ای دادبیداد! اصلاً از خیرش گذشتیم! بلند شویم برویم! یعنی یک بله گفتن هزارتا قضیه به سر طرف می‌آید! پس بله را نگو!

تلمیذ: خداوند آن شب گوش‌ها را کر می‌کند!

استاد: بله، احسنت! و مهم‌تر می‌برد!! ای کاش فقط گوش کر می‌شد، این [عقل] را می‌برد! گوش کر می‌شود! لال می‌شود! بلا سرش درمی‌آید. حالا ما یک زید موجود می‌گوییم و تا می‌گوییم: زید موجود، یک‌دفعه مکان بالای سرش می‌آید، زمان می‌آید، عین می‌آید، وضع می‌آید، جده می‌آید، تمام این اعراض تکویناً فوری یکی یکی تیرها را برمی‌دارند و می‌گویند که ما هستیم. یکی از آن چیزهایی که زید می‌گوید، امکان خاص است یعنی وقتی که شما می‌گویید: زید، بدون اینکه شما بخواید یا نخواهید - این را شما متوجه نمی‌شوید - امکان خاص تساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم به آن حمل می‌شود، شما بخواید یا نخواهید! شما نمی‌فهمید، او خودش حمل خواهد شد.

فرق امکان خاص با امکان ذاتی

حالا این امکان خاص نسبت به وجود و عدم درست است یعنی اگر موجود شد، از مرحله امکان خاص بیرون می‌آید و می‌گوییم: **موجودٌ**. ولی بحث ما بحث امکان مدآمدآمذاتیست، نه امکان خاص! امکان ذاتی با امکان خاص دو تاست، امکان خاص عبارت از تحقق و عدم تحقق خارجی است. امکان ذاتی عبارت از استواء طرفین ولو در مرحله وجود خارجی است؛ یعنی با اینکه این در خارج موجود است ولی این حالت فقر و اتکاء به علتش را از دست نمی‌دهد؛ یعنی الآن این با اینکه موجود است، این موجود در تمام احوال این فلسفه، فلسفه متعالیه است نه اینکه ...

تلمیذ: پس این تفسیر همان امکان فقری شد.

استاد: احسنت! ما می‌خواهیم این را بگوییم که اصلاً امکان فقری یعنی همان امکان ذاتی! امکان ذاتی

عبارت از این است که شیء با اینکه در خارج موجود هست درعین حال همیشه در حال اضطراب است که نکند دوباره برگردم، نکند علت عنایتش را از من بگیرد!

تلمیذ: پس در این صورت ما باید مبنایی با آخوند بحث کنیم چون امکان فقری آنها را ... استاد: دیگر حالا هر طور می خواهید بحث کنید قضیه این است.

تلمیذ: چون امکان فقری را روی وجود می برند.

استاد: هیچ فرق نمی کند چه شما روی وجود ببرید و چه روی ماهیت موجوده ببرید، هردو یکی است و هیچ تفاوت نمی کند. وجود خارجی همین که محدود شد این امکان ذاتی به او حمل می شود، امکان فقری هم به او حمل می شود، هردو یکی است.

تلمیذ: این امکان ذاتی صرف نظر از این حدی که ما لحاظ می کنیم دیگر باید همان امکان خاص با این مبنا فرقی نگذاریم. اگر ولایت خارج ...

استاد: نه، ما تقریباً می توانیم بگوییم که بین اینها عموم مطلق هست، هر جا که امکان خاص هست در آنجا امکان ذاتی هست ولی ممکن است امکان ذاتی باشد و امکان خاص در نیامده باشد، از امکان خاص بیرون آمده باشد.

تلمیذ: صرف نظر از فقر و صرف نظر از ...

استاد: بله، صرف نظر از فقر هر جا امکان خاص هست امکان ذاتی هم هست.

تلمیذ: در «سبحانی ما أعظم شأنی»^۱ مگر ما در سبحان الله که می گوئیم تنزیه نمی کنیم؟ تنزیه

می کنیم و فقط به همان عالم وجود بسیط لحاظ می کنیم، نه به وجود منبسط. در سبحان ربی العظیم و بحمده و در جاهایی که خدا را تسبیح می کنیم وجود بسیط در نظرمان است. آن جلسه گفتید که أنا الحق گفتن نظر به وجود منبسط داشته است یا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که «أنا الأول والأخر»^۲،

اینها نظر به وجود منبسط داشتند پس با این طرفش که سبحانی ما أعظم شأنی ...

استاد: این دو مرتبه بوده است.

تلمیذ: یعنی یک شخص ولی می تواند نظر به وجود بسیط هم کند.

استاد: بله، دو مرتبه را مشاهده کند.

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۷۲، تعلیقه ۲:

«رُوح الارواح فی شرح أسماء الملك الفتاح، سمعانی در ص ۱۲۹ و ص ۱۳۲ گوید: "بایزید نعره می زد: سُبْحانی ما أعظم شأنی. و همو می گفت: سُبْحانی سُبْحانی."»

و علاء الدوله سمنانی در العروة لاهل الخلوة و الجلوة در ص ۹۴ گوید: "اما بدانکه تجلی صوری چون تمام می شود که بعد از آن تجلی دیگر نمی بیند، ختم آن بر صورت خود می بیند و فنابخش باشد و أنا الحق و سبحانی بی اختیار بر زبان آورد."

و شیخ نجم الدین رازی در کتاب عشق و عقل در ص ۸۹ گوید: "و چون تنه از بیضه وجود برآورد، پای وی در بیضه مانده این نوازند که: سبحانی ما أعظم شأنی."»

۲. الاختصاص، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۸۹.

تلمیذ: چرا دیگر نظر کند؟! چون مولوی هم جاهایی دارد که نه اینکه این بحث تنزیه و تشبیه فقط برای خدا نیست، در بحث خدا تشبیه و تنزیه راه ندارد، برای وجود ولی است.

استاد: آن وجودش وجود مراتب است همان طوری که خود حقیقت وجود دارای مراتب هست، آن ولی هم وقتی حیات مراتب کلی وجود را می کند، در مرتبه ادنی وقتی که به مرتبه اعلای خودش نگاه می کند این را می بیند.

تلمیذ: من آن موقع تصورم این بود که اولیاء نمی توانند بالاتر از آن وجود منبسط یعنی بالاتر بگویند. گفتند که مراد همان رسیدن چیز است ولی با توجه به اینکه تنزیه است، در واقع به آنجا رسیدند. استاد: آقا دعا کنید که برسیم! همین قدر می دانیم که جای خوبی است.

تلمیذ: شما کریم هستید تنها تنها نمی خورید!
استاد: ای آقا ...، باشد! اگر به ما دادند [ما هم به شما می دهیم]!

اللهم صل علی محمد و آل محمد